

حقیقت‌گویی با توجه به جبر سلطان در تاریخ بیهقی

دکتر حسین اصغری^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۸/۱۸

چکیده

مورخان در روزگاران کهن با تنگناهای متعددی در زمینه‌ی تاریخ‌نویسی روبرو بوده‌اند، و شاید بزرگترین معضل، بیان راستین حقیقت با توجه به جبر و استبداد سلطان بوده است و قید و بندهای جامعه‌ی استبدادی زمان در متون تاریخی به صورت‌های مختلف و تاثیرگذار خودنمایی، کند. باتحقیقی اجمالی این تاثیرات را به صورتی متناقض و دارای کاربردهای کنایی و بعضاً مبهم و بیان مقاصد ناگفته و پیچیده در جای جای متن تاریخ بیهقی، توان مشاهده کرد. در هر حال تاریخ بیهقی یکی از ارزشمندترین آثار در حوزه‌ی تاریخ‌نویسی به شمار، رود. در این جستار به چگونگی شگردهای بیهقی در بیان حقایق تاریخ، پردازیم و بیان، داریم که با توجه به استبداد آن دوران و تنگناهای مورخ در بیان حقایق که گاه رفتار سلطان را نشانه، گیرد، تاریخ بیهقی چگونه توانسته است بازگو کننده‌ی گوشه‌ای از حقایق تاریخ باشد.

کلیدواژه‌ها: تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی، حقیقت‌گویی، تاریخ‌نویسی

مقدمه

بدیهی است که در روزگاران پیشین، تاریخ نگاران متعهد به بیان حقیقت، کار بسیار بفرنج و پیچیده ای را در امر تاریخ نویسی بر عهده داشته اند و حقیقت نگاری برای تاریخ نویس از آنجا که موجب بگیر و کارگزار پادشاه بوده، همراه با تنگناها و خطوط قرمز بسیار بوده است. در این میان تاریخ نویس یا فقط آن چیزی را، نوشته که پادشاه، خواسته و حفظ جان و نان را بر بیان حق برتری، نهاده، و یا با استفاده از شگردها و شیوه‌های گوناگون و گاه متناقض گوشه ای از حقیقت را بر آیندگان آشکار، کرده و رسالت خویش را در تاریخ نویسی به انجام، رسانیده است. اما آیا این رسالت قابل تحقق است؟ و یا تنها چیزی بر کاغذ، آید که دلخواه پادشاه بوده و مهر تاییدی بر اعمال قدرت باشد؟ با این وصف کتاب «تاریخ بیهقی» چه جایگاهی دارد؟

آیا ابوالفضل بیهقی مورخی قابل اعتماد است؟ یقیناً هیچ چیز به اندازه خود کتاب نمی‌تواند گویای این مطلب باشد، و بر آنیم با ژرف نگری و دقت در این کتاب ارزشمند به تنگناهای بیان حقیقت از سوی بیهقی پرداخته و به شیوه‌ی حقیقت‌گویی و شگردهای بیهقی در امر تاریخ نویسی اشاره داشته باشیم.

حقیقت‌گویی در تاریخ بیهقی

«روایات بیهقی حاوی اطلاعات و جزئیاتی است که در سایر تواریخ معاصر او ذکر نشده است. بنابراین کتاب او منبع اصلی تاریخ‌غزنویان برای مورخان اسلامی و یا مورخان امروزی محسوب شده و، شود»^۱ با این حال از حضور جدی تاریخ بیهقی در عرصه‌ی تاریخ نگاری و ادب فارسی، مدت زمان زیادی نمی‌گذرد و به رغم اهمیت کتاب، تاریخ بیهقی در طی قرن‌ها مورد غفلت واقع شد، اما پس از آشنایی ارباب فن و آغاز تحقیقات و پژوهشها مقالات و رساله‌های متعددی در بیان دقت و امانت و راستی بیهقی به رشته‌ی تحریر درآمد، و همگان در راست نویسی و حقیقت‌گویی وی داد سخن دادند. اما نکته ای که در این میان، تا حدودی پوشیده ماند، ذهنیت مردم آن دوران در مواجهه با واقعیت است. هر متن در وسیع‌ترین مفهوم خود یک رویداد اجتماعی است که در بستر جغرافیایی-تاریخی خاص خود شکل، گیرد و برداشت نویسنده از واقعه، متأثر از باورها و ذهنیتهای معاصر با وی است. هر کاری که انجام، دهیم در ساختهای اجتماعی جای دارد و بنابراین، متأثر از این ساختهاست.^۲ معادلات اجتماعی همواره یکی از تعیین کننده‌ترین عوامل در شکل بخشی به ساختار زیبا شناختی و فنون سبکی متن بوده و درونمایه‌ها، فضاهای حاکم بر متن و روح اثر، برآمده از جریان تاریخ در بستر

مکانی خاص خود است. در این میان آنچه بیش از هر عامل دیگری به فهم نسبی متن و استنباطی دقیق‌تر از اثر یاری، رساند، درک شرایط تاریخی و اجتماعی نویسنده و روح حاکم بر آن دوره است. جامعه استبداد زده همواره در پی یکسان‌سازی ارزشها و مرامهای اجتماعی تحت عنوان قانون، اخلاق یا عرف، تعاریف خود را با شدت تمام به افراد دیکته، کند، و با یکسان‌سازی ذهنیتها به حذف و نابودی منتقدان و مخالفان ساختار پوسیده و استبداد زدهٔ جامعه بر، خیزد. در این میان سر دستهٔ این هنجار گریزان را، توان هنرمندان، بویژه شاعران و نویسندگان دانست. همینجاست که افلاطون به عنوان یکی از بزرگترین مصلحان اجتماعی، شاعران را افرادی خطرناک و مخمل امنیت و نظم اجتماعی دانسته، شعر را پریشان‌گویی ذهن و هذیانهای برآمده از مجانین قلمداد، کند و ایشان را از آرمان شهرش بیرون، اندازد.^۳ البته، توان استثنائی نیز قائل شد یا به عبارت دیگر، هنرمندان را به دو گروه تقسیم نمود.

۱- هنرمندان هنجار گریز (تحول خواه) ۲- هنرمندان هنجارگرا(ایستا)

دستهٔ اول همانطور که گفته شد با طرد و سرکوب جامعه مواجه، شوند و هر چقدر هنر ایشان خلاقانه‌تر و عمیق‌تر جلوه کند، مخالفت و فشار بیشتری را باید متحمل شوند. اما آنچه هنر هنجارگرا نام گرفته، همواره مورد اکرام و تحسین ارباب جامعه بوده و از هر نوع حمایت و پشت گرمی برخوردار، شده است. چنین هنرمندی در آرمان شهر افلاطون دارای حقوق شهروندی است و در دربار پادشاهان و والیان از برجسته‌ترین هاست. در اینجا هنرمند به سان ابزاری فاقد اختیار، سعی در قوام هر چه بیشتر ساختارهای اجتماعی داشته و به گونه‌ای در کنار پاره‌ای از فلاسفه و علمای حکومتی سعی در تولید چهار چوبهای محکم‌تر، برای استواری هر چه بیشتر نظام حاکم دارد.

بنابر آنچه آمد، بیهقی به عنوان دبیر دربار غزنوی و نویسنده‌ای چیره‌دست، از لحاظ ذهنی و طبقاتی در میان گروه «هنرمندان هنجارگرا» قرار، گیرد و به این دلیل سخت وابسته به دستگاه حکومت غزنوی است. بیهقی نیز چون دیگر مردمان آن دوره، پادشاه را نایب خدا بر روی زمین دانسته، و همچون نظامی عروضی معتقد بوده «... پادشاه نایب امام است، و امام نایب پیغامبر، و پیغامبر نایب خدای...»^۴. بیهقی نظر خود را در این باب چنین بیان، دارد: «بدان که خدای تعالی، قوتی به پیغامبران ... داده است و قوه دیگر به پادشاهان، و بر خلق روی زمین واجب کرده که بدان دو قوه باید گروید و بدان راه راست ایزدی بدانست. و هرکسی که آن را از فلک و کواکب و بروج داند، آفریدگار را از میانه بردارد و معتزلی وزندیقی و دهری باشد و جای او دوزخ بود... پس قوه پیغامبران،

علیه السلام معجزات آمد و قوه پادشاهان اندیشه باریک و درازی دست و ظفر و نصرت بر دشمنان و داد که دهند موافق با فرمانهای ایزد تعالی...»^۵ و البته ریشه‌های ارادت همانطور که از سیاق عبارت بر، آید بسیار عمیق است و، توان آن را بخشی از اعتقاد قلبی بیهقی به دستگاه و مقام الهی پادشاه دانست. از طرفی همانطور که پیشتر ذکر شد، بیهقی مورخی مطلع و نویسنده ای آگاه بوده، و از شیوه‌های دقیق و علمی تاریخ نگاری اطلاع داشته و خود را ملزم به بیان حقیقت، دیده است. همینجاست که گاه تناقضی آشکار و گویا در متن رخ، دهد که از جهات گوناگون قابل توجه است و محور اصلی بحث ما را شامل، شود. با تامل و ژرف نگری در تاریخ بیهقی، توان متوجه ذهنی چند پاره و ناهمگون شد که گاه در بیان حقیقت دچار سردر گمی است. از همین روی در جای جای تاریخ بیهقی با ذهنی چند پاره و گسیخته روبرو هستیم که به نوعی سردرگمی در بیان روایتی از حقیقت دچار است. خشونت و نرمی، بخشندگی و حرص به مال، دینداری و رفتار خلاف شرع، بی‌اعتمادی و اعتماد بی‌مورد ... همه صفات متضادی است که از طرف بیهقی به مسعود نسبت داده شده است. شاید بتوان دو گانگی در برخورد با حقیقت را از ویژگیهای برجسته این کتاب دانست. بیهقی درباره وجه تمایز پادشاهان چنین، گوید: «فرق میان پادشاهان مؤید موفق و میان خارجی متقلب آن است که پادشاهان را چون دادگر و نیکو کردار و نیکو سرشت و نیکو آثار باشند طاعت باید داشت... و پادشاهان ما را نگاه باید کرد... در عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم کردن گردن‌ها و بقتتها، کوتاه کردن دست متغلبان و ستمکاران تا مقرر گردد که ایشان برگزیدگان آفریدگار ... بوده اند و طاعت ایشان فرض بوده و هست...» و در جای دیگر از زبان بو نصر مشکان در مورد مسعود غزنوی که ستوده ترین پادشاه دوران از نظر وی است چنین، گوید: «... زهره نمی‌دارم که بگویم ... و خداوند جهان شادی دوست و خود رای و وزیر متهم و ترسان، و سالاران بزرگ که بودند همه به رایگان بر افتادند، وظیفه این عارض لشکر را به توفیر زیر و زبر کرد و خداوند زرق او، خرد». بیهقی از سویی از صفاتی چون عدل، نیک سیرتی، عفت، دیانت، و کوتاه کردن دست ستمکاران در توصیف پادشاهان سخن گفته و از دیگر سوی جای جای به ظلم، بی‌عفتی، رفتار خلاف شرع و در نهایت شکست ایشان اشاره، کند.

این گسسته‌ها و روایت‌های گونه گون و متناقض از واقعیت‌های دوران، نقش تعیین کننده در درک تاریخی انسان معاصر از فهم حقیقت و چگونگی شکل گیری آن در روزگار کهن دارد. بیهقی از سویی به دلیل ذهنیتی که نسبت به سلطان و جایگاه خود در دستگاه دارد قادر نیست آزادانه به بیان

حقیقت و تحلیل آن پردازد، از طرفی با مسئولیت و تعهد خویش به عنوان واقعه‌گویی که به «معاینه» سخن، گوید آشناست، پس شیوه‌ای دیگر را در پیش، گیرد و رندانه به تعریض و کنایه روزگار خود را به تصویر، کشد. هر چند این قضیه به گسست واقعیت منجر، شود، اما رسالت بیهقی بدینگونه نیک به انجام، رسد. به عبارت دیگر روایت یک دست از تاریخ در روزگار کهن با توجه به ساختار پیچیده قدرت و ذهنیت استبداد زده آن دوران، عملاً چیزی جز انکار و نفی حقیقت نمی‌توانست باشد، و متن تنها با روایتهای چند گانه، گسیخته و متضاد خود، توانسته تا حدودی بار حقایق دوران را به دوش کشد.

اما بیهقی با وجود نظام پادشاهی آن روزگار، و روایتی که دستگاه حاکم از حقیقت ارائه، کرده، چگونه از عهده تاریخ‌نگاری و ارائه روایتی خاص، همراه با وجهی از حقیقت بر آمده است؟ رسیدن به پاسخی دقیق و همه‌جانبه کاری ژرف و احاطه‌ای کامل بر تاریخ آن روزگار و آشنایی کافی با ویژگیهای سبکی و محتوایی کتاب را، طلبد. اما آنچه به رغم همه این نکات، تواند تا حدودی کلید دست‌یابی به این پاسخ باشد و زوایای تاریک کتاب را روشن سازد، تمرکز و توجه به برخورد رندانه نویسنده با وقایع است. بیهقی از زیرکی خود به نفع بیان حوادث کمک، گیرد و از شگردهای گوناگون در بیان دیدگاه خود سود، جوید. در این جا به پاره‌ای از این شگردها اشاره، گردد:

الف. بیان با واسطه

بیهقی از «داستان یعقوب جندی»^۷ نیک آگاه است و، داند که بیان مستقیم و بی‌واسطه، آنجا که بوی شائبه‌ای از آن به مشام، رسد، تواند عواقب ناگواری داشته باشد. از همین روی یکی از شیوه‌های بیان حقیقت، بیان با واسطه است که غالباً در آن مسئله توسط «دیگری» بیان، شود. شاید بتوان اینگونه گفت که در تاریخ بیهقی هرگاه با حقیقتی مواجهیم که بیان آن به نوعی، نیشی بر ساختار و عملکرد حاکم است، این شخصیت‌های دیگر هستند که وارد صحنه شده و سخنگوی حقیقت، شوند و آنجا که موضوع مدح و ستایش دستگاه حاکم به میان، آید بیشترین کلام، کلام بیهقی است. برای نمونه جای جای با انتقادهای احمد عبدالصمد، بو نصر مشکان، آلتون‌تاش، احمد حسن میمندی و دیگران نسبت به شیوه سلطان در اداره امور مواجه، شویم، مانند این سخنان بو نصر مشکان به مسعود: «بدا قوما که ماییم که ایزد، عز ذکره، چنین قوم بر ما مسلط کرده است و نصرت، دهد. و کار جهان بر پادشاهان و شریعت بسته است...»^۸ و سخنان حاجب بزرگ علی قریب «اما دانم که این عاجزان این خداوند زاده را بنگذارند تا مرا زنده ماند که بترسند و وی بدین مال و حطام من نگرد و

خویشتن را بد نام کند»^۹. البته در این میان نمونه‌های ستایش بیهقی از خاندان غزنوی و سلطان مسعود بسیار است.

ب. اصل توجیه

از دیگر شگردهای بیهقی در بیان ما وقع، توجیه کرد و کار پادشاست، که از این طریق در کنار بیان خطای پادشاه سعی در کم رنگ جلوه دادن آن دارد. البته بزرگترین مفر در این امر، توسل به تقدیر و قضای آسمانیست که در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت؛ اما بیهقی از هر دستاویزی استفاده، کند تا به آنچه برای بیان تاریخ ضروری، داند اشاره ای داشته باشد: «معاذالله که خریده نعمتهایشان باشد کسی، و در پادشاهی ملوک این خاندان سخن ناهموار گوید، اما پیران جهان دیده و سرد و گرم چشیده از سر شفقت و سوز گویند فلان کاری شایسته کرد و فلان را خطایی بر آن داشت و از آدم الی یومنا هذا چنین بوده است.»^{۱۰}

ج- برخورد دوگانه

ترفند دیگر بیهقی «یکی به نعل و یکی به میخ کوبیدن» اوست و اینکه دقیقاً مشخص نیست حق را به چه کسی، دهد. در شرح داستان مسعود رازی و قصیده پند آمیزش که رنگی از حقیقت دارد و منجر به تبعید وی به هندوستان، شود، گوید: «این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود و شعرا را با ملوکان این نرسد»^{۱۱} که البته این عبارت تناقضی آشکار را در خود پنهان دارد که بسیار گویاست. و در جایی دیگر، گوید: «و این ملک، رحمت الله علیه، تقصیری نکرد، هر چند مستبد به رای خویش بود...»^{۱۲}.

د. پوشیده گویی

شیوه دیگر بیهقی پوشیده گویی اوست، که در عین بیان واقعه، آنچه باید گفته شود را آشکارا به قلم نمی‌آورد؛ و این سکوت خود بر ملا کننده تمام ماجراست: «و علی را فرو گرفتند، ظاهر آن است که به روزگار فرو گرفتند چون بومسلم و دیگران را، چنانکه در کتب پیداست. و اگر گویند که در دل چیزی دیگر داشت، خدای عزوجل تواند دانست ضمیر بندگان را، مرا با آن کاری نیست، و سخن راندن کار من است، و همگان رفتند و جایی گرد خواهند آمد که رازها آشکارا شود»^{۱۳} و در مورد مرگ بو نصر مشکان چنین راز آلود، نویسد: «[بو نصر] جوابها بفرمود و فرو شد و یک ساعت لقه و فالج و سکنه افتاد وی را، و روز آدینه بود... و گفتند که شراب کدو بسیار دادندش با نبیذ، آن روز که بدان باغ

بود مهمان نائب. از آن نائب پنج هزار دینار بستد امیر و از هر گونه روایتها کردند او را، و مرا با آن کار نیست...»^{۱۴} و در ادامه آنچه بر سر اموال بو نصر، آید «و غلامان خوب بکار آمده که بندگان بودند به سرای سلطان بردند و اسبان و اشتران و استران را داغ سلطانی نهادند. و چند سر از آنکه بخواسته بودند اضطراب، کرد، آنگاه بدین آسانی فرو گذاشت و برفت.»

هـ شگردهای داستانی

بیهقی از شگردهای داستان نویسی نیز در بیان غیر مستقیم آنچه روی داده استفاده، کند. داستانهایی که پس از وقایع، آیند به نوعی موضع‌گیری بیهقی را در قبال واقعه نشان، دهند. در پایان «واقعه بو بکر حصیری»^{۱۵} ما با داستان «افشین و بو دلف» مواجه، شویم که، توان آن را روشنگر قبح انتقام جویی از سوی احمد حسن میمندی دانست و پس از شرح بردار کردن حسنک با داستان «عبدالله زبیر»^{۱۶} روبرو، شویم که از نظر بیهقی شخصیتی بسیار برجسته و قهرمانی تمام عیار است. شاید بتوان اوج تداخل داستانها و روایتهای تاریخی را «داستان زندانی شدن بزرگمهر»^{۱۷} دانست. بیهقی شاهد و روایتگر فرو گرفتن «علی قریب»^{۱۸}، «مظفر طاهر»^{۱۹}، «سالار غازی»^{۲۰}، «امیر یوسف»^{۲۱}، «اریارق»^{۲۲}، «حسنک»^{۲۳}، «احمد ینالتگن»^{۲۴}... است و او خود بیش از هر کسی از مصائبی که در پی خالی شدن دستگاه از رجال برای حکومت غزنوی روی، دهد آگاهی دارد و جای جای از آن یاد، کند: «و سالاران بزرگ که بودند همه رایگان بر افتادند»^{۲۵}. دلسرد شدن کارگزاران حکومت و فرو گرفتن بزرگان به دلایل واهی و گاه برای چپاول اموال ایشان سخت‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر دستگاه مسعودی وارد، آورد و چنان، شود که بی‌شک یکی از عمده‌ترین دلایل شکست از ترکمانان سلجوقی همین نکته است.

در داستان زندانی شدن بزرگمهر، بیهقی با باریک بینی تمام به بیان این موضوع، پردازد و مطالب پایانی داستان شباهت زیادی به برخوردهای سلطان مسعود با چند تن از رجال، خصوصاً وزیر کاردان خود احمد عبدالصمد دارد که بارها تدابیر خردمندانه اش مورد بی‌مهری سلطان قرار گرفته است. آنچه در این میان تأمل بیشتری را، طلبد به دوزخ رفتن نوشیروان است که در تاریخ بیهقی چهره‌ای مثبت داشته و مظهر عدل معرفی شده است. «[کسری] با خویشان گفت: چنین حکیمی را چون توان کشت؟ و آخر بفرمود تا او را کشتند و مثله کردند. و وی به بهشت رفت و کسری به دوزخ»^{۲۶}.

و- عاطفه متن

تکنیک دیگری که بیهقی از آن برای بیان وقایع کمک، گیرد، تأثیرات عاطفی متن است که در نگارش تاریخ از آن سود برده است. زیبا ترین و تأثیر بر انگیزترین صحنه های تاریخ بیهقی تعلق به کسانی دارد که مورد ظلم واقع شده اند و عاطفه کلام در این مواقع بسیار تأثیر گذار است. هر چند بیهقی خود اشاره چندان به بیگناهی ایشان و ظلمی که بر آنها رفته است ندارد، اما با «کلماتی که، نالند» از اجحافی که رفته سخن، گوید.

در واقعه جنگ امل و کشتار مردم آن سامان قلم بیهقی چنین تلخ و دردآلود است: «آتش در شهر زدند و هر چه را خواستند میکردند و هر که را خواستند، گرفتند و قیامت را مانست دیوان باز نهاده، و سلطان ازین آگاه نی، و کسی را زهره نی که باز نماید و سخنی راست بگوید، تا در مدت چهار روز صد و شصت هزار دینار به لشکر رسید...»^{۲۷} و در بیان فرو گرفتن علی قریب از قول وی چنین مویه ناک و تأثیر بر انگیز سخن

می گوید: «بدروود باش ای دوست نیک، که به روزگار دراز به یکجای بوده ایم و از یکدیگر آزار نداریم.»^{۲۸} نمونه های از این دست را در تاریخ بیهقی بسیار، توان سراغ گرفت.

ز. تعارض در ساختار حکومت

البته همواره شیوه روایت بیهقی از واقعه، سبب دوگانگی مطالب نبوده است. این تناقض گاه از میان پیچیدگیهای ساختار حکومت بر، آمده، و بیهقی تنها روایتگر آن بوده است. برای نمونه حضور وزیری مقتدر در دستگاه حکومت و اختیار وی در ترتیب امور، خود برهم زنده استبداد و مطلق بودن شاه بوده، به گونه ای که سبب تعارض و به چالش کشیده شدن روح استبداد در نظام حاکم، شده است. از سویی چرخ حکومت، بی تدبیر وزیران لایق نمی گردد، و از دیگر سوی شاه نمی تواند اندیشه ای مغایر با دیدگاهش را بر تابد؛ و صد البته که استبداد شاه بسیار بُراتر از خرد و کیاست وزیران است؛ و حتی به زعم بیهقی استبداد امری طبیعی است، و پادشاهی با قهر و قدر گره خورده است. شاه وزیر را به حکم خویش منصوب، نماید و او را «خلیفه» خویش، خواند و مصلحت کارها را به او واگذار، کند و مثال و اشارتش را روا، دارد» و بعد بلافاصله «اگر چه وی را دوست داشته باشد در هفته ای دشمن، گیرد به آن جهت که هنباز او بشود در ملک، و پادشاهی بانبازی نتوان کرد.»^{۲۹} و البته «پادشاهی» در عبارت آخر دقیقاً مترادف با «خودکامگی» و «استبداد» است.

در واقعه «دسیسه بوسهل در باب آلتوناش»،^{۳۰} احمد حسن میمندی که از ماجرا بی‌اطلاع گذاشته شده بود به سلطان چنین، گوید: «و بنده نداند تا نهان داشتن آنچه کرده آمد از بنده چرا بوده است؟ که خطا و صواب این کار باز نمودمی. امیر گفت: بودنی بود، اکنون تدبیر چیست؟»^{۳۱} و دیگر وزیر کاردان دستگاه مسعودی «احمد عبدالصمد» بسیار بیشتر از وزیر پیشین آزار دید: «و طرفه تر آن آمد که بر خواجه بزرگ احمد عبدالصمد امیر بدگمان شد با آن خدمت‌های پسندیده که او کرده بود و تدبیرهای راست».^{۳۲} البته مسأله لزوم مشورت در حکومت‌های استبدادی همیشه مسأله ای بغرنج بوده است: «بیهقی این مورد را، پذیرد که مشاوره برای شاه ضروری است اما چون معتقد است که شاه آخرین، مطلق‌ترین و مستبدترین قدرتمندان است، این سؤال پیش، آید که چگونه ممکن است شدت استبداد به وسیله مشورت کاسته گردد».^{۳۳} و این نکته را باید مد نظر داشت که از نظر بیهقی شجاعت و قدرت سلطان مسعود به پهلوانان شاهنامه پهلو، زند و او کسی است که «هشت شیر در یک روز بکشت و یکی را بکمند بگرفت»^{۳۴} و او را «شرمی و رحمتی بود تمام»^{۳۵} و «غایت حلیمی و کریمی»^{۳۶} بود؛ پس چنین خداوند گاری مجاز به انجام هر عملی است زیرا «آنچه من دانم شما ندانید»^{۳۷} و اگر در تدبیرها خطا کند «آن همه از ایزد، عزذکره باید دانست»^{۳۸} آنچه مشخص است بیهقی بی‌میل نیست در توصیف مسعود شاعر باشد و همچون حماسه سرایی به وصف انسان خدای محبوب خود پردازد، اما در عالم واقعیت است که عینیات، این شاه خدا را به چالش، کشد و بیهقی ضعف‌های انسانی امیر را در قالب گزاره‌ها تصویرگری، کند.

ر. تقدیر گرایی

یکی از مسائل در خور بررسی در تاریخ بیهقی تقدیر و تقدیر گرایی و نگاه ویژه بیهقی به این موضوع است.

تقدیر و مسئله قضا و قدر از دیر باز در زندگی اجتماعی ایرانیان نقشی تعیین کننده داشته است و ریشه‌های این قضیه را حتی، توان در کهن‌ترین اعصار جست. در ایران پس از اسلام نیز، اعتقاد به قضای آسمانی از ارکان مهم جهت‌گیری‌های اجتماعی بوده و از دوره سامانیان که دوره خرد ورزی و اعتدال است، هر چه پیش، آیم سیری صعودی، یابد و در دوره مغول به اوج خود، رسد. بحث قضا و قدر در ادبیات نیز بازتابی گسترده یافته است و در بسیاری از متون کهن ادبیات فارسی، توان توجه و اعتقاد به تقدیرگرایی را مشاهده نمود.

به طور مثال کللیه و دمنه که سراسر به رسم و راه زندگی و شیوه برخورد با مسائل، پردازد به

عرصه ای برای تقدیر گرای تبدیل گشته و «خرد پادشاه» و «مناصحت وزیر» در آن کتاب بسامدی قابل توجه ندارد: «و پادشاه زاده ای بر در منظور نوشته بود که: اصل سعادت قضای آسمانی است و کلی اسباب و وسایل ضایع و باطل است.»^{۳۹}

تقدیر گرایی در تاریخ بیهقی نیز مسئله ای کلیدی و شایسته تأمل است. اشاره به مسئله قضا و قدر و فرجام ایزدی، آن گاه مطرح، شود که نویسنده به رویدادی اشاره دارد که در آن تدبیر سلطان موجب خسران و زبانی شده و موفقیتی حاصل نگشته است. در اینجا است که تقدیر بزرگترین عامل رویدادهاست و تقریباً هر ناکامی ای از سوی بیهقی به این «خواست ایزدی» منسوب، شود: «و چه بود آنچه باید پادشاهی را، که امیر مسعود، رضی الله عنه، را آن نبود از حشم و خدمتکاران و اعیان دولت و خداوندان شمشیر و قلم و لشکری بی اندازه و پیلان و ستور فراوان و خزانه بسیار؟ اما چون تقدیر چنان بود که در روزگار ملک با درد و غبن باشد، و خراسان وری و جبال و خوارزم از دست وی بشود.»^{۴۰}

البته بیان بیهقی ظریف و بسیار پیچیده است و مسئله قضا و قدر گاه به تعارف و امری دلخوش کننده تقلیل، یابد: «وزیر دل امیر خوش کرد و گفت: قضا چنین بود و تا جهان است این چنین بوده است و لشکرهای بزرگ را این چنین افتاده است بسیار، و خداوند را بقا باد که بقای خداوند و دولت وی همه ظلمها را در توان یافت. و عارض گفت: «پس از قضای خدای، عزوجل، از نامساعدی مقدمان لشکر این شکست افتاده است.»^{۴۱} و این دقیقاً همان ظرافت و رندی ایست که بیهقی از آن برای بیان حقیقت امر، سود، جوید و از همین روی «در متن تاریخ بیهقی معلوم نیست کجا توسل به تقدیر الهی و آسمانی مستمسکی ست زیرکانه برای بر گفتن کاستیهای پادشاه و کجا تلاشی رندانه برای توجیه این کاستیها»^{۴۲}.

نتیجه گیری

تا اینجا سعی بر این بوده تا شیوه های برخورد بیهقی با حقیقت و شگردهای او برای روشنگری در بیان پیشامدها باز گو شود و در جای جای مطالب از تناقضهای بیهقی در بیان حقیقت امور سخن گفته آید ولی به واقع نمی توان این تناقض را به هیچ روی دال بر فریب و ریای بیهقی در بیان حقایق تاریخ دانست. همانگونه که ذکر شد در استبداد سیاسی، رابطه زبان و واقعیت رابطه ای حساس و پیچیده است و بیهقی با رندی تمام از پیچ و تابهای زبانی و تناقضهای معنایی، برای بیان «حقیقت دوران» خود سود جسته است. از همین روی بیهقی را، توان «نه گزارشگر حقیقت، بلکه گزارشگر

روایتی خاص از حقیقت دانست، و این روایت به اقتضای منافع خصوصی و محدودیت‌های تاریخی زمان او شکل پذیرفته است و باید حقیقت بیهقی را به محک تاریخ آن روز و امروز بزینم و با کند و کاو در زوایا و خبایای آن بافت پیچیده اش را باز شناسیم.^{۴۳} البته روح کلی کتاب و سیاق عبارات و شکل بیان حکایات خود به گونه ایست که از میان تمام دو گانگیها و تناقضها، یگانگی و راستی ای را، توان آشکار کرد و از دل پرده پوشیها و نگفتنهای نویسنده به گفتگویی روشن و بی‌پرده دست یافت؛ و این شیوه ای بوده که ذهن حقیقت جوی بیهقی بوسیله آن به مقابله با ساختارهای استبداد زده جامعه رفته است. یکی دیگر از ابعاد کلام بیهقی، بیان مطالب حقیقت جویانه‌ی اوست که نقطه‌ی مقابل نگرش‌های مبتنی بر قدرت و واقعیت جاری آن روزگار است. در این سخنان، بیهقی به عنوان یک مورخ و نویسنده‌ی آگاه، زشتی‌هایی را که معمولاً در پرتو نظام تشدید سلطه در گفتمان مسکوت گذارده، شود، بازگو کرده است و از زبان خود یا دیگران، به صورت مستقیم و غیر مستقیم به انتقاد از دولتمردان غزنوی پرداخته است و حتی گاه انتقادها را متوجه خود سلطان مسعود نیز کرده است. صداقت و امانتداری بیهقی در بازگویی وقایع و رویدادها نیز خصوصیت دیگری است که لحن خاصی به کلام بیهقی داده است و مخاطب را وادار به سرزنش مسعود و اطرافیان‌ش، کند. در این موارد و به ویژه در مواردی که در پایان رویدادها به نتیجه گیری‌های اخلاقی و حکیمانه، پردازد، گفتمان او مبتنی بر تقاعد درونی است و در آن برعکس گفتمان آمرانه، با بیانی خودی و آشنا، با مخاطب ارتباط نزدیکی برقرار کرده است.

و همچنین از دیگر موارد قابل ذکر، یکی توجه و تأمل بیشتر بر رندیهای زبانی و معنایی در تاریخ بیهقی و دیگر متون فارسی است، که روح فرهنگی و حیات اجتماعی ما از دیر باز بسته به نگفتنها و در پرده گفتنها و وارونه گویی‌ها بوده، و چه بسیار نکته‌های روشنی که هنوز در این تاریکیها، پوشیده مانده است.^{۴۴}

کتابنامه

- ^۱ والدمن، مرلین. زمانه زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۷۵، ص ۷۲.
- ^۲ جانت، ولف. تولید اجتماعی هنر، ترجمه نیره توکلی. تهران: مرکز ۱۳۶۷، ص ۱۲.
- ^۳ افلاطون. دوره ی آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطیفی، چاپ سوم، ج ۲. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰، ص ۹۴۰ تا ۹۵۰.
- ^۴ عروضی، نظامی. چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی، به اهتمام محمد معین. چاپ نهم، تهران: صدای معاصر، ۱۳۶۶، ص ۱۷.
- ^۵ بیهقی، ابوالفضل، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ نهم، ج ۱، تهران: نشر مهتاب، ۱۳۸۳، ص ۱۵۳.
- ^۶ همان: ۷۶۱/۲.
- ^۷ همان: ۱۱۰۴/۳.
- ^۸ همان: ۹۱۲.
- ^۹ همان: ۴۴/۱.
- ^{۱۰} همان: ۵۱۵/۲.
- ^{۱۱} همان: ۹۲۵/۳.
- ^{۱۲} همان: ۱۰۹۷.
- ^{۱۳} همان: ۵۰/۱.
- ^{۱۴} همان: ۹۳۱/۳.
- ^{۱۵} همان: ۲۲۰/۱.
- ^{۱۶} همان: ۲۳۷.
- ^{۱۷} همان: ۴۷۲/۲.
- ^{۱۸} همان: ۳۷.
- ^{۱۹} همان: ۶۵۹/۲.
- ^{۲۰} همان: ۲۸۱/۱.
- ^{۲۱} همان: ۳۹۷/۲.
- ^{۲۲} همان: ۳۶۷/۱.
- ^{۲۳} همان: ۲۳.
- ^{۲۴} همان: ۴۱۶/۲.
- ^{۲۵} همان: ۷۶۱.
- ^{۲۶} همان: ۴۷۵.
- ^{۲۷} همان: ۶۸۶۶۸۵/۲.

- ^{۲۸} همان: ۴۱/۱.
- ^{۲۹} همان: ۴۷۹/۲.
- ^{۳۰} همان: ۴۵۷.
- ^{۳۱} همان: ۴۶۱.
- ^{۳۲} همان: ۷۰۰.
- ^{۳۳} والدمن، مریلین، ۱۶۳: ۱۳۷۵.
- ^{۳۴} بیهقی، ۱۳۸۰: ۱۷۷/۱.
- ^{۳۵} همان: ۱۸۰.
- ^{۳۶} همان: ۱۸۲.
- ^{۳۷} همان: ۹۱۶/۳.
- ^{۳۸} همان: ۷۱۱/۲.
- ^{۳۹} منشی، نصرالله، ۴۰۸: ۱۳۷۹.
- ^{۴۰} بیهقی، ۳: ۱۰۹۷/۱۳۸۰.
- ^{۴۱} همان: ۷۰۹/۲.
- ^{۴۲} میلانی، عباس. تجدد و تجددستیزی در ایران، چاپ سوم، تهران: نشر اختران ۱۳۸۷ ص ۴۶.
- ^{۴۳} همان: ۴۰.
- ^{۴۴} حسین پناهی، فردین، بررسی تقابل حقیقت و واقعیت در تاریخ بیهقی، جستارهای ادبی، شماره دوم، ۱۳۹۰، ص ۱۲۱.